بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

بحث در دومین آیه­ای بود که امکان استدلال به آن برای وظائف تربیتي خانواده وجود داشت و آن آیه ششم سوره طلاق «**وَ أْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوف‏»**(طلاق/6) بود. در این آیه شریفه گفتیم که جهت اول بحث مفاهیم این آیه و مفردات آن است. مفهوم اول ائتمار بود كه چهار احتمال درباره‌اش گفتیم. من یک نكته اضافه کنم و آن این‌که گفتیم چهار احتمال وجود دارد که ائتمار به معنای قبول امر باشد، ائتمار به معنای خود امر باشد، تبادل امر باشد و ائتمار به معنای تشاور و مشاوره و احتمال چهارم هم به معنای عزم و همت و این­ها است. گفتیم احتمال سوم اقوي و اظهر است و تقویت می­شود و معمول مفسرین هم ائتمار را به معنای مشاوره و تشاور معنا کرده‌اند. در کتب لغت هم ائتمار بیشتر همین طور است، در قرآن هم به معنای تشاور بکار رفته است، بنابراین گفتیم هم غالب کلمات اهل لغت و هم غالب کلمات مفسرین، ائتمار را به معنای مشاوره و تشاور گرفته­اند و علاوه بر این­ها در خود قرآن هم ائتمار به معنای تشاور به کار رفته است. این سه قرینه­ای بود که گفتیم مؤید این است که احتمال سوم درست است. امروز می‌خواهم عرض کنم که قرینه­ چهارمی هم وجود دارد که احتمال سوم را تقویت می‌کند.

## قرينه چهارم

قرينه چهارم عبارت «**بینَکم**» است، مثلاً اگر این عبارت به معنای «**یَأمُر بعضُکم بعضاً**» باشد، دیگر نياز چندانی به عبارت «**بینکم**» نبود، مثلاً اگر احتمال دوم بود ـ احتمال دوم این بود که ائتمروا؛ یعنی تبادل امر بکنید و شما امر کن و او هم امر کند ـ عبارت بینکم شاید خیلی تناسبی نداشته باشد. این بینکم بیشتر با تشاور سازگار است، البته نمی­خواهم بگویم که بنا بر احتمالات دیگر نمی­شود آن را درست کرد، بلکه منظور این است که ائتمار با وجود این چهار قرینه، ظهور بیشتری در احتمال سوم؛ یعنی مشورت دارد.

پس احتمال سوم اقوی است و هیچ‌کدام از این احتمالات به‌تنهایی دلیل نیست، بلکه اين­ها همدیگر را معاضده می­کنند.

بنابراین ظاهر آیه «وَ أْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوف‏»، احتمالاً خطاب به زن و مرد است که در امر بچه به شکل خوبی با هم مشورت کنید.

مفهوم دیگر هم مفهوم معروف بود که ما در معروف به دو نکته اشاره کردیم يك نكته اين بود كه اصل ماده عرفان و معرفت همان شناخت و فهم و درک است و بعدها این مفهوم به یک مفهوم اخص منتقل شده است و آن مفهوم اخص اين است كه چیزی به خوبی شناخته شده باشد.

نكته دوم هم این بود که معروف در اینجا هم گفتیم هم معروف واجب را فرامی‌گیرد و هم راجح را.

نكته سوم هم این بود که آیا مقصود معروف عند العرف است، یا معروف عند الشرع است كه جواب آن این بود كه اصل در لغات و کلماتی که در شریعت و در لسان شارع به کار مي­رود، اصل این است که حقیقت شرعیه­ای ندارد و به همان معنی عرفی به کار می­رود و خلاف آن قرینه و دلیل می­خواهد.

گفتیم در حقیقت این آیه می­گوید که آنچه که عند العقلاء و عند العرف پسندیده است، شما در همان مشورت کنید، البته وقتی شارع می­گوید که به هر آنچه که عرف می­پسندد شما هم عمل کنید، خود آن هم جنبه شرعی پیدا می‌کند؛ زیرا تأیید شرع دارد، مگر در جایی که شارع آنچه که در عرف معروف است را تخطئه بکند و تا قرینه­ای بر اين تخطئه نباشد، معروف می­شود و لذا معروف در اینجا همان معنای عقلایی و عرفی هست، البته این بحث تفصیل بیشتری داشت که در جلسه قبل مثالی هم در فقه زدم به آیه اکل مال به باطل که مرحوم امام و آقای خویی و دیگران هم در مکاسب این را بحث کرده­اند. گفتیم مقصود آیه­ای که می­فرماید «**لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِل‏»**(نساء/29) باطل شرعی است، یا باطل عرفی؟ باید بگوییم باطل عرفی است؛ زیرا اگر باطل شرعی باشد، آیه چیز جدیدی نگفته است.

طبعاً شارع هميشه نسبت به آنچه که عرف آن را خوب یا بد می­دانند، یک ملاحظاتی دارد، مثلاً ممکن است ربا را خوب بدانند و دلیل خاص آمده و می­گوید ربا منکر است و معروف نیست و الا مثل **اوفوا بالعقود** و **احل الله البیع** است و آنچه که عقلا عقد و بيع می­دانند، شارع هم قبول دارد، مگر اینکه در جای خاصي بگوید که این را قبول ندارد.

اینجا هم شارع می­گوید که به یک شکل خوب و پسندیده مشاوره بکنید و یا آنجایی که می­گوید «**َ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوف‏»**، (نساء/19) یا معروف در قرآن ده، بیست بار تکرار شده است. «**عاشرُوهُنَّ بالمعروف**»؛ یعنی به همان شکلی که پیش عقلا پسندیده و شایسته است، شما معاشرت بکنید و اين تأکید روش عقلایی است.

این سه تا نكته در مفهوم معروف بود.

## جهت دوم: بحث در باء (بمعروف)

بحث دیگر در مورد «باء» است که این باء در معروف، چه بائی است.

### احتمالات در باء

دو احتمال در اين باء وجود دارد.

#### احتمال اول

احتمال اول اين است كه وقتی می­گوییم مشورت بکنید؛ یعنی مشورت بکنید در آن کار نیکی که انجام می­دهید، در این صورت متعلق مشورت، معروف می­شود.

#### احتمال دوم

احتمال دیگر این است که خود مشورتتان به نیکی و خوب باشد و اين یعنی درست مشورت بکنید.

 این دو احتمال در اینجا هست که معروف متعلق تشاور و ائتمار باشد و یا این معروف روش و منهج و اسلوب تشاور و ائتمار باشد.

این برمی­گردد که این باء در بمعروف، به معنای فی باشد و یا به معنای الصاق باشد که به متعلق شیء تعلق می­گیرد و یا اینکه اين باء نوعی سببیت وسیله و این­ها باشد؛ یعنی تشاور بکنید به یک روش خوب، یا در امر خوب مشورت بکنید در آنچه که خوب است. برای فرزندتان مشورت بکنید.

# ثمرات بحث بنا بر احتمالات چهارگانه

آن احتمالات چهارگانه که گفتیم تا حدی در تعیین این دو احتمال در باء تأثیر دارد، مثلاً اگر احتمال اول؛ یعنی قبول امر باشد، بمعروف مثل امر به معروف است؛ یعنی متعلق است و در این صورت می­گوید وقتی که شما را به معروف امر می­كند، کند شما امر او را بپذیرید. باء اینجا به متعلق تعلق گرفته است.

بنا بر احتمال دوم هم همین‌گونه است؛ یعنی هرکدام از شما دیگری را به معروف امر بکند: «**تأمُر انتَ بالمعرُوف وَ هو یأمُرُک بالمعروف»**. هر دو اين مثل امر به معروف که می­گوییم متعلق امر است، می­گوید امر به معروف بکن؛ یعنی متعلق امر است.

اگر احتمال چهارم را بگیریم باء متعلق است و الصاقی است که روی متعلق آمده است و در این صورت چند معنا خواهد داشت.

می‌خواهم ببینم کسی یادش است در مغنی چه گفته شده است، یا نه. پانزده معنا در مغنی گفته شده است.

اگر احتمال اول و دوم و چهارم را در مفهوم ائتمار بپذیریم، در این صورت باء، باء الصاق است که متعلق را می­رساند؛ یعنی همان امر به معروف است و می­گوید امر به معروف بکنید و یا امر به معروف را بپذیرید

احتمال چهارم هم که همت و عزم است؛ یعنی عزم بر معروف و کار نیک داشته باشید.

بنا بر مفهوم سوم که اقوی و اظهر بود، هر دو احتمال در باء معنی دارد و مصداق پیدا می‌کند و می­توانیم بگوییم میان خودتان در آن کار خیر و مصلحت و خوبی که براي این بچه انجام می­دهید، با هم مشورت کنید تا به نحو خوبی شیر بخورد و رشد بکند.

بنا بر اين احتمال، معروف متعلق تشاور و اعتبار می­شود و مقصود از معروف هم همان چیزی است که شأن ولد است كه يكي بحث رضاع است.

ممکن است بگوییم که منظور آیه این است که مشورتتان به شیوه شناخته شده باشد و مشورتتان بر این باشد که خوب با هم سازگاری داشته باشید.

این همان احتمال دومی است که گفتیم در مورد باء وجود دارد؛ یعنی نوع گفتگو تعاملتان برای حل این مسئله به نحو نیکی باشد.

# نظر استاد (حفظه الله)

این دو احتمال تفاوت خیلی زیادی در اینجا ندارد؛ برای اینکه حتی اگر بگوییم که این تشاور را احتمال اول بگیریم، خود اینکه می­گوید تشاور بکنید؛ یعنی خوب تشاور بکنید. خود ارتکازات می­رساند که این باید یک نوع تشاور موافقت‌آمیز و خیرخواهانه باشد، ولی اگر احتمال دوم در بمعروف باشد، مستقیماً می­گوید مشورتتان خیرخواهانه و به شکل مناسب و نیکو باشد، در این صورت متعلق در اینجا حذف شده است، ولی درهرحال هر دو معروف از خود آیه استنتاج می­شود. عرض من این است که این دو احتمال تفاوتی ندارند؛ زیرا درهرحال فضای آیه این است که شما به یک شکل خوبی با هم گفتگو بکنید، این زن و مردی که از هم طلاق گرفته­اند، در آنچه به صلاح بچه است، خوب با هم مشورت بکنند؛ یعنی هم بايد روش یک روش خوبی باشد و هم متعلق این مشورت، نیکی در حق فرزند و معروف در باب شأن فرزند باشد که شأن رضاعی و شیر مصداق با ارزش آن است و هر دو اين استفاده می­شود، منتهی اين باء ممکن است به روش­های پسندیده مشاوره اشاره بکند و نيز ممکن است به متعلق مشاوره که می­گوید یک معروفی است، اشاره بکند. هرکدام از این­ها كه باشد، دیگری بالملازمه و به قرائن مناسبات حکم و موضوع از خود آیه استفاده می­شود.

# بیان یک نكته

در «**إئتمرُوا**» و «**بینکم**» خطاب و ضمیر جمع است. در اینجا هم می­توانست به صورت تسمیه خطاب به زن و شوهر باشد، ولی اینجا به صورت جمع است که البته خطابش به زن و شوهر است. دلیل آن این است که در ادبیات و در لسان عرب متداول است که وقتی این زن و شوهرها درواقع متعدد هستند، به صورت جمع بکار می­رود. این روش متداولی است كه اگر دو نفر معین مشخص باشد، باید خطاب تثنیه به کار برد و اگر مکرر است خطاب به همه زنان و شوهرآن‌که می­خواهند طلاق بگیرند، می­تواند به صورت جمع هم به کار برد.

این هم کاربرد جمع كه یک مقداری متداول است و چیز غیرمتعارفی نیست و این‌که حالا نقطه زائدی داشته باشد، در اینجا من چیزی به ذهنم نیامد. این چیزها گاهی در بعضی از آیات دیگر یک نقطه­های اضافه­ای دارد، مثلاً یک جایی است که به جای تثنیه، جمع آورده است و نقطه­ای دارد که در ذهنم نیست. در اینجا نقطه خاصی ندارد، بلکه یک سیاقیه عربیه­ای است که به خاطر تعدد زنان و شوهران است.

درهرحال خطاب در اینجا به زن و شوهر است؛ یعنی به این پدر و مادر بچه می­گوید که مشاوره خوب بکنید و یا در این کار خوب مشورت بکنید و به هم کمک بدهید. خطاب مؤکد به این زن و شوهر است و ربطی به دیگران ندارد، منتهی سیاقت عربیه این را به صورت جمع آورده است و این متداول است. نقطه­ای که ما می­خواهیم بگوییم این است که این خطاب و ضمیر جمع به خاطر تعدد زنان و شوهران و مواردی است که این مصداق پیدا می‌کند؛ یعنی طلاق زن و شوهر و خطاب به همان زن و شوهر است به هر طلاقي منحل می­شود و لذا به هر طلاقی که می­گیرند به زن و شوهر می­گوید شما در امر بچه این‌گونه عمل بکنید.

این هم یک نقطه دیگری که در بینکم است، البته بار خاصي كه بینکم دارد معلوم است وجه آن هم این است که اگر مي­فرمود «و ائتمروا بمعروف»؛ یعنی مشورت بکنید و این مشورت هم به سبب بینکم اين است كه شما مرد و زن مشورت بکنید و این مشورت میان زن و مرد را تأکید دارد، پس بینکم هم به معنای تقیید مشورت به تبادل‌نظر زن و مرد است، حتی وقتي زن و مرد بعد از طلاق كه دیگر رابطه­ای با هم ندارند و عده هم تمام شده است هم بايد به این مسئله توجه کنند. مورد آیه این است که عده هم كه تمام شد و با هم نسبتی هم ندارند، باز مشورت کنند تا این بچه یک سرنوشت مناسبی پیدا بکند و اين پیام آیه است كه چقدر سرنوشت بچه مهم است که رها نکنید و با هم تبادل‌نظر کنید.

خطاب در آیه «**فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَ‏**»، (طلاق/6) به قرینه لبیه به مردان است و درواقع سیاق را به هم زده است، ولی خطاب در بینکم به مرد و زن است؛ یعنی دو تایی با هم مشورت بکنید و توافق بکنید.

## جهت سوم: طریقیت و موضوعیت ائتمار

اگر احتمال یک، دو چهار را در مفهوم ائتمار بپذیریم، در این صورت معنای ائتمار به همان عنوان خودش موضوعیت دارد و ائتمار به معنای امر است؛ یعنی «أن یأمر کل منهم بمعروف» و این همان معنای قبول امر و نيز تبادل امر است كه در هر صورت موضوعیت دارد.

روشن است كه اگر ائتمار به معنای عزم و اراده هم باشد که معنای چهارم است، باز ائتمار همان موضوعیت را دارد، اما اگر به معنای تشاور باشد یک سؤال اینجا مطرح می­شود که این عنوان تشاور و ائتمار به معنی استشار و تبادل مشورت آیا موضوعیت دارد یا طریقیت دارد؟

اصل عناوینی که در شرع و در لسان روایات و آیات وارد می­شود موضوعیت است كه به آن اصالة الموضوعیه فی العناوین مي­گوییم.

اگر در روایت گفته مي­شود که «**المسکرُ حرامٌ**»؛ می­گوییم خود خمر موضوعیت دارد و هر عنوانی که در روایت بیاید، موضوع حکم و یا متعلق حکم است، اما گاهی یک عناوینی هست که از موضوعیت خارج می­شود و مشیر به عنوان دیگر می­گردد و یا طریق به عنوان دیگر می­شود، مثلاً ببینید عناوینی که در فقه و اصول آمده و مشتمل بر علم و این­ها است، می­گویند این­ها طریقیت داشته و موضوعیتي ندارند، مثلاً معناي آیه شریفه «**كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»**، (بقره/187) اين است كه می­گویند تبین حسی مقصود است و مفهوم تبین، تبین حسی است؛ یعنی اینکه برود ببیند که آن سپیده‌دم طلوع کرد و آن خط سفید میانه دو تا سیاهی در افق وضوح پیدا کرد، این را «**الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»** می­گویند. اين تعبير جالبي است كه در آنجاهایی که هوا آلودگی نداشته باشد و در یک شب تاریکی باشد که مثل یک نخ سفید این‌گونه افق و آن صبح صادق پدیدار می­شود، پس «یتبین»؛ یعنی تبین حسی را می­گویند.

این تبین طریقیت دارد، آنچه که شارع آن را موضوع قرار داده است، تبین شخصی شما و یا آن مکلف و اين مکلف نیست، بلکه آن‌که موضوع است، این است که این اتفاق در عالم خارج بیفتد، منتهی به جای اینكه قرآن بفرماید «**کُلوا و اشرِبُوا**» تا «**یَطلَع الفَجر**»، می­توانست این‌گونه بگوید: «**کُلوا و اشربُوا حتّی یَطلعَ الفجر**». علیکم هم نداشت تا اینکه در متن واقع این طلوع الفجر اتفاق افتاده باشد و لذا این تبین طریقیت است و آنکه موضوعیت دارد، همان طلوع الفجر است و آن موضوع است و آن مقصود و مبنا و ملاک ورود وقت و تکالیف شرعی است، منتهی چون آن را باید احراز بکنی، بجای خود آن، گاهي علمش را موضوع قرار می­دهد، ولی علم اینجا موضوعیت ندارد، بلکه در اینجا طریقیت دارد و آنکه فی متن الواقع و فی عالم الثبوت، ملاک است همان ورود وقت و تکلیف است؛ یعنی علم، همان اتفاق تکوینی خارجی است، البته هر جایی وقتی می­خواهد تکلیفی عمل بکند، آدمي باید علم پیدا کند و این علم طریقیت دارد تا آن واقع را کشف بکند. آن وقت می­گوییم اگر می­گفت «**حتّی یَطلعَ الفجر**»، می­گفتیم الطلوع موضوعیت دارد و حالا که گفته یتبین، می­گوییم تبین طریقیت دارد و اشاره دارد به موضوع دیگری كه آن موضوع حقیقی است.

## طرح يك سؤال

در مانحن‌فیه اگر بخواهیم تقریباً نظیر آنچه که الان گفتیم، نه عین آن را بیاوريم و بحث بکنیم، یک سؤالی مطرح می­شود و آن این است که به زنان و مرداني که از هم جدا شده­اند، خطاب می‌کند در باب فرزندشان و شیر دادن و رشد جسمی و عاطفی فرزند است و شیر به عنوان هم رشد جسمی است و هم رشد عاطفی است و این آیه خیلی تأکید دارد و سوره بقره که بعد می­خوانیم این قدر تأکید دارد. گاهی می­بینیم یک چیز كوچکی را قرآن و یا دین خیلی تأکید دارد و از این معلوم می­شود كه یک حساب‌وکتاب‌های دیگری در کار است. به‌هرحال آیه بنا بر احتمال سوم تأکید به مشورت دارد و اين یعنی مشورت موضوعیت دارد که بگوید بیا بنشینیم و یک جلسه مشاوره راه بیندازیم و يا آنچه که موضوعیت دارد توافق است تا مصلحت این بچه تأمین بشود و الا تشاور به این می­شود که گفتگو بشود و چیزی ردوبدل بشود، ولی حالا اگر این‌گونه بود و این دو نفر بنا بر دلایلی طلاق داده­اند، ولی هر دو آدم­های مؤظف و پاک هستند و بدون اینکه با هم حرفی هم بزنند و مشورتی هم نکردند و هیچ صحبتی بینشان ردوبدل نشده و او پیغام داده است كه این بچه را بگذار كه آنجا باشد و اجرتش را هم هر چه بگویی قبول دارم و زن هم می­گوید من اصلاً اجرت نمی­خواهم و هیچ مشورتی هم با هم نکرده­اند، ولی توافق روي مصالح بچه حاصل است، در اینجا تشاور به نظر می­آید كه موضوعیت ندارد.

## جواب

این­ها ظرافت­های یک عنوان است که در دلیل بیاید و بعید نیست که بگویم بعضی از اشکالاتی که به آیه وارد شده را باید رفع بکنیم و اين باعث مي­شود که مفهوم آیه خيلي عوض شود. آیه می­گوید مشورت کنید، ولی این مشورت را مستقیم و موضوعاً و به صورت مستقل نمي­گوید كه موضوعیت دارد، بلکه این به عنوان طریق الی توافق است، پس درواقع «**ائتمُروا بینکم**»؛ یعنی «**توافِقُوا لِصلاحِ الطفلِ و تَوافقُوا علی تأمینِ مصالحِ الطِّفل**»، منتهی چون غالباً توافق و تعامل خوب از گذر تشاور و استشار عبور می‌کند، لذا گفته است «تشاوروا»، البته باز خود تشاور هم معلوم است که ارزشی دارد، ولی ارزش آن طریقی و غیری است و آنچه که روح کلام است، همان توافق بر عمل است، منتهی چون غالباً به آن است و مشورت هم جایگاه خوبی دارد، به عنوان تشاور گفته است، بلکه به جاي تشاور، ائتمار گفته است که به معنای تشاور است؛ یعنی نتیجه تشاور را گفته که پذیرش امر همدیگر است. این دو احتمال در تشاور است. ممکن است بگوییم تشاور به عنوان معنای موضوعی است و ممکن است بگوییم طریقی است و غیری و مشیر است و اصل آن، همان توافق و تعامل خوب است تا مصالح طفل حفظ بشود.

# نظر استاد (حفظه الله)

اظهر همان احتمال دوم است؛ یعنی عنوان ائتمار، عنوان طریقی باشد به همان تعامل و توافق خوب بر محور مصالح فرزندشان.

# جمع‌بندی

حاصل این بحث این شد که اگر ائتمار را به معنی احتمال اول و دوم و چهارم بگیریم، ظاهرش این است که بعید نیست که بگوییم آن امر موضوعیت دارد، اما اگر معنی احتمال سوم بگیریم، دو احتمال در بابش هست و اظهر هم همان احتمال است؛ زیرا عنوان، همان عنوان طریقی و غیری است، نه عنوان موضوعی و روح آیه این است که می­گوید آن توافق و تعامل را باید انجام داد و این هم جهت ثانیه در حکم است. موضوع حکم چیست؟ می­گوییم موضوع حکم این و آن است و باقی هم همان تعامل و توافق درست است و تشاور و ائتمار یک طریقی است به آن سمت و جهت ثالثه.

جهت پنجم: در عمومیت و خصوصیت ائتمار و استشاره

## طرح یک سؤال

سؤال این است که آیا ائتمار و استشار اختصاص به رضاع دارند، یا تمام آنچه که در رابطه با شئون طفل است را هم در برمی‌گیرد؟ به‌عبارت‌دیگر آیا این مشورت و توافق و تعاملی که قرآن خطاب به زن و مرد ـ بعد از اینکه از همدیگر جدا شدند ـ می‌کند، در خصوص بحث شیر دادن به اوست که با هم بنشینید و بحث و توافق بکنید كه اولویتش هم به این است که مادر شیر به آن بدهد و اگر واقعاً کارد به استخوان رسید «**وَ إِنْ تَعاسَرْتُم‏ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرى‏**»، (طلاق/6) این فقط امر شیر را می­گوید كه هم بعد تغذیه­ای و هم بعد عاطفی دارد و بیشتر هم بعد عاطفی‌اش اینجا منظور است، آیا این است كه اگر فقط این باشد، به بحث ما كه بحث وظائف تربیتی و تعلیمی و آموزشی و خانواده است، ربطی ندارد و یا حداقل اگر هم ربطی دارد، تنها در مورد همان شیر دادن است که وظایف تغذیه­ای و عاطفی است، در یک محدوده، کما اینکه سیاق هم همین را اقتضاء می‌کند و یا اینکه می­گوید بعد از اینکه جدا هم شدید برای اینکه این طفل خوب تربیت بشود، نسبت به سرنوشت بچه بی­تفاوت نباشید، بلکه به‌گونه‌ای تعامل بکنید که این بچه سرش به بالین خوبی گذاشته بشود و ازلحاظ رشد جسمی و تغذیه­ای و رضاع و شیر و همین طور مسائل اخلاقی و تربیتی، مصالح طفل لحاظ شود.

## جواب

در پاسخ به این سؤال، دو نظریه وجود دارد:

### نظریه اول

مسئله ائتمار و مشورت، اختصاص به مورد رضاع دارد.

### نظریه دوم

این مسئله شمول و یا اطلاق دارد.

شما کتاب موسوعه را که ببینید، در متن این کتاب نظر دوم را پذیرفته­اند؛ یعنی در همه شئون اجتماعي و شئون تربیتی و آموزشی زن و مرد، مأمور به ائتمار و استشار و تعامل و توافق هستند. اين یعنی پدر و مادر در همه این امور وظیفه دارند، نه فقط در رضاع، حتی وقتی که جدا شده­اند، چه برسد به آن زمان ‌که جدا نشده­اند.

در مقابل، ظاهر برخی از مفسرین و حتی همین پاورقی که آقای فاضل دارند، این است که آيه اختصاص به مورى رضاع دارد. آقای فاضل هم معتقد است که صدر و ذیل آیه مربوط به رضاع است و لذا ائتمار، شامل مسائل غیر از رضاع نمی­باشد.

طبعاً دلیلش سیاق است، ببینید سياق آیه شریفه سوره طلاق، طلاق و شیر و بچه­ای است که تازه به دنیا آمده و حمل و عده زن هم تمام شده است و حالا می­خواهند شیرش بدهند. یک سیاق این است ـ آیه شش سوره طلاق ـ و همچنین سياق آیه دویست و سی دو بقره كه همه مربوط به طلاق و این­هاست.

 **أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَ لا تُضآرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَ إِنْ كُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُن‏ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ أْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَ إِنْ تَعاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرى‏**

(طلاق/6)

قبل و بعد اين آیه، همه بحث رضاع و شیر دادن به این نوزاد است و خود این سیاق قرینه­ است.

در مقابل، نظر دوم این است که جمله «**وَ أْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ»**، اطلاق دارد. در آیه معروف هم آمده، نه المعروف و اين؛ یعنی شیر دادن اطلاق دارد، ميان خودتان نسبت به این معروف که شایسته اوست و لازم است برای او انجام بشود، تشاور و تأمر بکنید. در همین نظر دوم است که بحث بسيار جدی سیاق مطرح مي­شود و بحث بسیار جدی هم در تفسیر مطرح شده است که سیاق قرینیت دارد یا ندارد و معمولاً البته می­گویند که سیاق قرینیت مطلقه­ای ندارد.

## نظر استاد (حفظه الله)

حاصل کلام در آن بحث سیاق این است که موردی باید دید و البته اینجا از جاهایی است که سیاقش خیلی قوی است، گاهی یک جمله مطلق، آخر جمله قرار می­گیرد و می­گوییم که ممکن است مورد را گفته باشد و این آخر می­خواهد کبرای کلی را بگوید، اگرچه ما درمجموع در باب سیاق گفتیم که سیاق مطلق و مقید را تخصیص و تعمیم نمي­زند، مگر اينكه یک شرایط ویژه­ای باشد و لذا به نظر می­آید که می­شود به اطلاقش عمل کرد و سیاق قرینیتی برای تخصیص ندارد و مورد این مطلق این است، ولی مورد لا یعمم لا یخصص است.